**جلال متینی**

# «باز» یا «با+ز» ؟

## در :

## بازو ، ابازو ، بازیشان ، بازان ، بازین . . .

کسانی که باآثار منظوم ومنثور زبان فارسی دری تاقرن ششم وهفتم هجری آشنایی دارند بەدوموضوعی که ذیلاً بدان اشاره می گردد واقفند :

۱– چون حرف اضافهٔ «به» پیش از کلمات : او ، اوی ، ایشان ، آن ، این قرار می گرفته‌است عموماً حرف «د» بین حرف اضافهٔ «به» و هریك از این کلمه‌ها افزوده می گردیده و به‌صورت : بدو ، بدوی ، بدیشان ، بدان ، بدین بکار می‌رفته‌است نه‌به‌شکل : به‌او ، به‌اوی ، به‌ایشان ، به‌ان ، به‌این که امروز مستعمل است . مثال :

بدو تیر رستم نیامدبکـار         فروماند رستم ازآن کارزار[1]
شاهنامه

همی پیش بودند، تاباد، بوی         چوآید زهرسو رساند بدوی[2]
شاهنامه

من دست هردمی به‌یکی کردمی وشاد         بودم بدانچه‌دست بدیشان همی‌رسید[3]
بشار مرغزی

تو رودکی را ای ماهرو کنون بینی    بدان زمانه ندیدی که این‌چنینان بود[4]
رودکی

بدین درشتی وزشتی رهی که کردم یاد    گذاره کرد به‌توفیق خالق اکبر[5]
فرخی سیستانی ۶۹

در توجیه این طرز استعمال نظرهای گوناگونی اظهار شده که خلاصهٔ آنها بدین شرح است :

الف– چون حرف اضافهٔ «به» درزبان پهلوی بصورت pat نیز بکاررفته‌است[6] ، درشواهد مذکور حرف «به» به‌اصل خود «پت» بازگشته ، باتبدیل «پ» به «ب» و «ت» به «د» .

یقیناً این استدلال براین اساس مبتنی‌است که در چندموردیگرهم ، چنانکه می‌دانیم، کلماتی نظیر : زنده ، بنده ، تشنه ، نیا ، پلّه درموقع جمع‌بستن بانشانهٔ «ان» تقریباً به‌اصل پهلوی خود باز می‌گردد وبه‌شکل : زندگان "zindakan" بندگان "bandakan"، تشنگان "tishnakan" نیاکان "niakan" ، پلکان "parrakan" بکار می‌رود . اما آراء صاحب‌نظران دربارهٔ تغییر حرف «ك» به «گ» درسه کلمهٔ نخستین مختلف‌است[7] .

ب– حرف «ه» بیفتد و یك «د» افزوده شود . این حذف و تغییر ظاهراً بدان‌سبب است که درفارسی دوحرکت دنبال یکدیگر نیایند یاآنکه یك حرکت و یك حرف علّه «الف ، و ، ی» پشت سرهم نیاید زیرا تلفظ آن ثقیل است و چون حرف « ه » درکلمهٔ «به» بدل حرکت‌است و بجای کسره ، پس یك «د» بین کسرهٔ «ب» و «الف» آن افزوده ، «بدان» و «بدین» بجای «به‌آن» و «به‌این» گویند و نویسند.»[8] .

ج – بی‌ذکر دلیلی‌نیز نوشته‌اند حرف «د» بین «به» وضمیرافزوده می‌شده است[9] ، یاآنکه چون «ب» حرف اضافه به «این» و «آن» پیوندد در پارسی‌ادبی

«بدین» و «بدان» گردد[10].

۲– درموارد متعدد کلمهٔ «باز» بجا و به‌معنی حرف اضافهٔ «به» (ونیز به‌معنی: نزدِ،بسوی...) پیش از اسم و جانشین‌های آن (ضمیر و صفت ....) بکار رفته‌است . بطوری‌که از اکثر شواهد موجود درآثار منظوم برمی‌آید ، این لفظ «باز» به‌کلمهٔ بعد نیز اضافه می‌شده‌است. شادروان دکتر محمّد معین در «فرهنگ‌فارسی» آنرا، بطورکلی، لازم‌الإضافه دانسته‌اند. مثال :

بر هر سخن بازِ گویا رسد چنان کاب‌دریا به‌دریا رسد
ابوشکور

همه چیز هستت ز چیزِ کسان چو بیرون‌روی بازایشان رسان
ابوشکور

همی دوختشان سینه‌ها باز پشت چنین تابسی سرکشان را بکشت
دقیقی

چو لشکر شنیدند آوازِ اوی شدند از برِخستگان بازِ اوی
دقیقی

یل نیو را کرد بدرود ماه بشد باز گلشن به آرامگاه
اسدی

گرزان‌که جرم کردم کاین‌دل به‌توسپردم خواهم که دل برتست توباز من سپاری
منوچهری

تانپوید سوی‌من، شادی نپوید سوی‌من تانیاید باز من، رامش‌نیاید باز من[11]
قطران

«تا زفانهٔ لقام مهرهٔ گردن را باز جای خویش برد»[12].

هدایةالمتعلمین فی‌الطب ۳۱۱

«وخدای‌تعالی قصهٔ ایشان باز انجیل پدیدار کرده‌است»[13].

تاریخ بلعمی ۲۳۸

«گفتا باز خداوندت باز شو .» تاریخ بلعمی ۲۳۸

« ... گفتند : پدر ما سخت پیرست . موسی فاز آن قوم گفت: چرا این ستورات را آب نکشید .... موسی پای فاز آن سنگ زد وایکسو افگند .»[۱۴]

تفسیر سورآبادی ۷۹۵/۲

«نه‌آن زنان مؤمنه حلال باشند مرآن مردان کافررا و نه‌آن مردان حلال باشند مرین زنان را . باز دهید بازآن مردان آنچه فازین زنان داده باشند .»

تفسیرسورآبادی ۱۱۹۴/۲

«ما آن عصارا باز عصا بازبریم.»[۱۵]

تفسیری برعشری از قرآن مجید ۱۰۷

«چون ملك از داوری بپرداختی باز تخت آمدی و تاج برسرنهادی .»[۱۵]

سیرالملوك ٥٤

* * *

نگارندهٔ این‌سطور چندسال پیش بهنگام مطالعه وبررسی نسخهٔ خطی منحصر بفرد دانشنامهٔ‌میسری، محفوظ‌درکتابخانهٔ‌ملی‌پاریس[۱۷] ویادداشت برخی ازویژگیهای آن ازجمله به‌ترکیبات: اباز، ابازوی، بازو، بازوی، بازین دراین متن برخورد که برای او تازگی داشت :

به‌وزن‌سی‌درم زین‌آب‌موزون **ابازو** دودرمسنگ‌نیز معجون
57b

پس‌آنگه‌ازطریفل‌گوهمی‌خور **ابازو** سرکهٔ پخته بـه شکّر
30a

ز ورس‌وروینه وزبرگ‌بیغن وپودینه **ابازو** جمع کردن
87b

ازین هریك تو نیم ازیك درم جوی    ونیمی زین زنوشادر ابازوی[18]

36b

شکر بازو به آبِ دانهٔ بـه    حبی سازد چنان کز یکد گر که

56b

گر آن کس را مزاجش گرم باشد    و بازینش طبیعت نرم گردد (کذا)

71a

تو ریوند آر، گل برگ وقرنفل    ومشك ومصطکی بازوی سنبل

72b

تا آن موقع بنده فقط بااستعمال ترکیباتی نظیر : بی ازآنکه = بی آنکه، بازین = بااین، باوجوداین، یا بکاربردن «از» بجای کسرهٔ اضافه درعبارتی مانند: «اندرسال از چهارصدوهشتادوشش از دنیا برفت»[19] (مجمل التواریخ والقصص ۳۸۳) درچند متن ادبی آشنا بود . اما بااستعمال مذکور در فوق ، بخصوص در چهاربیت نخستین، برخورد نکرده بود وبطور کلّی نیز ازساختمان این نوع ترکیب ها بی اطلاع بود .

نویسنده سپس درصدد برآمد در ضمن مطالعهٔ متون نظم و نثر فارسی ، در صورت امکان شواهدی دیگر نیز برای طرز استعمال ترکیبات : بازو ، بازیشان ، بازان ، بازین . . . . . بدست بیاورد تا شاید با توجه بمثالهای گوناگون بتوان دربارهٔ ساختمان آن اظهارنظر کرد . پس از مدتی در برخی از متون منثور قدیمی فارسی که عموماً تحت تأثیر لهجهٔ محلی نویسندگان مختلف نوشته شده است مثالهایی دیگر برای این موضوع یافت که اینك نخست بذکر آنها می پردازد ، سپس بحث دربارهٔ موضوع را آغاز می کند :

بازو : باا‌و

«اگر همه عقل عقلا آن یك تن را باشد که بازو علم نباشد در وی هیچ نفع باشد»[20] . روضة المذنبین ۱۹۸

«کار دوستان آن‌باشد که: نبینی مگر اورا، ونستانی مگر از او... و نشنوی مگر ازاو، ونخوری مگر **بازو**، ونشینی مگر **بازو**، ونخسبی مگر **بازو**».

روضةالمذنبین ۱۳۳

«ازهر که ببرند ازبهراو ببرند، چون نشینند **بازو** نشینند، چون گویند **بازو** گویند ، چون خسبند **بازو** خسبند ، چون خیزند **بازو** خیزند ، چون خورند **بازو** خورند.»[21] انس‌التائبین ۹۶ .

«معتمد سعد اسعده‌الله که موصّل خدمت نخست و مبلّغ تحیّت اولی بود ، هنوز آن‌جاست، بازمانده‌است ومن خادم‌را اینجا **بازو** هزار شغل‌است.»[22] .

منشآت خاقانی ۲۷۷

«یوسف گفت: چون زلیخارا که برمنش حق‌نعمت‌است وحق‌تربیت، من در کار بد **بازو** مخالفت‌کنم.»[23] . تفسیر سورهٔ یوسف ۳۶۸ .

«پس داود گفت: بارخدایا، آنکه قصد کرد در درگاه‌تو، **بازو** چکنی؟»

تفسیر سورهٔ یوسف ۸۱۱

**فازو**: بااو

«که مصطفی می‌گوید صلی‌الله‌علیه وسلّم : المرء مع حب اخیه ، مرد فردا بازوست که امروز به‌مهر دل **فازوست**.»[24] طبقات‌الصوفیه ۳

«اورا **بازو** هیچ‌حساب‌نیست.»

سوانح احمد غزّالی ۱۱، به‌نقل ازطبقات‌الصوفیه ۶۲۸

«عبادت‌کردی ودرآن خلوت **بازو** (یعقوب) هیچ‌کس نبودی مگر یوسف.»

تفسیر یوسف وزلیخا، به‌نقل‌از طبقات‌الصوفیه ۶۲۸

**وازوی** : بااوی

«چون اندرگذشت طالوت ازان‌جوی‌او آنکه برویده بدند **وازوی** گفتند

هیچ طاقت نیست مارا امروز به‌جالوت ولشکرهاش.»[۲۵] (درترجمهٔ : فلمّا جاوزَه هو والّذین آمنــوامعه قالوا لا طاقة لنا...) تفسیرشنقشی ۵۱

**بازیشان** : با ایشان

«شاید بود که خدای کند میان شما و میان آن کسهائی که دشمنی دارید شمــا بازیشان دوستی؛ و خدای عزّوجلّ قادرست که سبب‌سازد کارها؛ وخداست آمرزگار بخشاینده.» تفسیر سورآبادی ۱۱۹۳

«عقل وعلم ومعرفت هرسه دراین‌مسئله موافق شدند، من بازیشان برنمی‌آیم.» روضة‌المذنبین ۱۶۹

«این‌تیر من درفاخته‌انداختم... واین‌زخم من‌زده‌ام، اکنون توهرچه بازیشان می‌خواستی کرد بامن کن.» روضة‌المذنبین ۱۷۱

«وهمه بزرگان این درگاه از شــرّ او ایمن نبوده‌اند، وشب‌وروز بازیشان درجنگ بوده‌اند تا نفس منقطع نگشته‌است.» انس‌التائبین ۱۸۰

**بازان** : باآن

«و یوسف قضیبی به‌دست داشت بازان بازی می‌کرد.»

تفسیر سورآبادی ۴۴۳

«آنگاه بفرمود تا برادرانش‌را خوانها بنــهادند و فرمود که هریکی ازیشان بازان برادر که هم‌مادر وهم‌پدرند بریك‌خوان بنشینند.»

تفسیر سورآبادی ۴۶۲

«آب‌چشم که‌توشهٔ معرفت ومحبّت بازان یارنباشد، سقّا یك مشك به یك‌تا نان فروشد.» روضة‌المذنبین ۳۷

«چون ندامت دل واستغفار زبان بازان یارگشت سبب رحمت‌گردد.»

روضة‌المذنبین ۴۵

«چون درباغ ملوك شود ملامت‌کند که این همه خار چیست ، چرا نه‌درخت باردار کشته‌اند ، ازخار چه‌آید ؟ نداند که خداوند باغ‌را **بازان** خار سرّی‌است که با درختان دیگر نیست.» انس‌التائبین ٦١

«پیری درپهلوی‌من نشسته بود . سؤال‌کرد : ای‌شیخ حق سبحانه‌وتعالی بـا بنده سخن‌گوید؟ شیخ گفت: گوید ازبهر دستار طبری دوبار بیش نگوید. **بازان** مرد که درپهلوی تو نشسته‌است. دوبار گفت که این دستار که درسر داری بدین‌درویش ده. او می‌گوید: ندهم که قیمت این ده‌دیناراست ومرا ازآمل‌هدیه‌آورده‌اند.»[٢٦]

اسرارالتوحید ٧١

«وکهتر پنج‌ماه مصیبت اوداشت. ودر اثناء رسایل وکتب نظماً ونثراً به‌زبان خونین مراثی او راند. بازانکه درمصیبت عظمی و غصهٔ‌کبری بدین صفت مجروح دل‌است ، خجالت ازآن‌مجلس، کهتررا کم ازآن مصیبت نیست.»

منشآت خاقانی ٢٧١

«اما بریان‌خوردن نیك‌بود وخداوندش روزی بیـاود، لکن اندك مایه غمی **بازان** باشد ازبهر آنکه آتش بدو رسیده‌است.»[٢٧] خوابگزاری ٢٩٣

«**بازآنکه** کثـرت برف ازحرکت مانع بود . . . امیـر ارغون بدان التفات نمی‌نمود.»[٢٨] تاریخ‌جهانگشا ٢٥١/٢

«بنده **بازان** همه‌علّت وبیماری تن درسکونت وصابری نهد.»

تفسیر سورهٔ یوسف ٣٧٦

«هریك ازیشان (برادران‌یوسف) **بازان** برادر که هم‌مادر و هم‌پدرند بر یك خوان بنشینند.» تفسیرفارسی یوسف وزلیخا٥٢، به‌نقل‌ازطبقات‌الصوفیه ٦٢٧.

**فازان** : باان

«وازشعاع نور او چیزی به‌خانهٔ تو درافتد ، تا ازعقل وعاقلان چیزی یابی،

و**فازان** بینی که درخانهٔ‌تو چیست وچه بضاعت داری.» انس‌التائبین ۲۶

**وازان** : باان

«اوکارزارکنید اندر طاعت خدای **وازانکه** بابتدا واشما کارزارکند اندر حَرم وحَرم.» تفسیر شنقشی ۳۶

«او وا مادر وپدر نیکوی‌کنید،... او واهمسایه خویشاوند نیکوی‌کنید،... او وامهمانی‌که رسد، او حق میهمان سه‌روز بود هرچه افزون بود صدقه بود ، **وازانکه** زیردست شما بود نیکوی‌کنید.» تفسیر شنقشی ۱۱۱

**بازین (بازاین)**: بااین

«گفت: یاعلی، **بازین** فرزندمن‌چنان زندگانی کن که...»

تفسیر سورآبادی ۸۸۳

«درتقبیح وتخلیط برادرمسلمان‌مکوش که‌طاعت وعبادت **بازین** پای‌نیاورد.»

روضةالمذنبین ۸۳

«مارا **بازین** شکسته‌دلان کارهاست که با مطیعان وعابدان نیست.»

روضةالمذنبین ۱۶۵

«... مارا غیرت می‌رنجه‌دارد که می‌بینیم که چه‌می‌رود ؛ یا نه مارا **بازین** حدیث چه‌کاراست وباعیب کسی گفتن.» انس‌التائبین ۱۵۸

«آخر درصحبت آن کعبهٔ سعادت وقبلهٔ‌سیادت به‌خدمت کعبه، که‌قبلهٔ‌اسلام‌است، رسیده‌بودمی. **بازین** همه تراکم عوایق وتراحم بوایق، ازفضل‌الهی‌امیدوارم که...»

منشآت خاقانی ۲۱۸

«تاقاطع ارحام حیات، یعنی سیف ، درکارآمده ، صلت رحم بکلّی مدروس شده، **بازین**‌همه که قالب نیم‌خسته ازکشتی امل برلوحی شکسته مانده‌است.»[۲۹]

نفثةالمصدور ۲

«چون با حال سائرالناس قیاس کرده‌شود ، هریك بانفرادها، سردفتر مصائب ایّام وشاه‌بیت محنت خاص‌وعام را شاید، **بازین‌همه** که ازغایت‌احترازرعایت ایجاز کردم، وازخوف ملالت درازنکشید.» نفثةالمصدور ١١٠

«**بازین** همه سلطان دل ازدست نداد.» تاریخ‌جهانگشا ١٤٠/٢

**فازین (فازاین)** : بااین

«اما **فازین** کار و **فازین** سخن کسی بیند که خدای عزّوجلّ اورا این‌عطا داده بود.» انس‌التائبین ٢٠٤

**وازاین**: بااین

«... واداشت ایشان را وگفتند بنشینید **وازاین** واپس‌ماندگان (در ترجمهٔ : وقیل‌اقعدوا مع‌القاعدین) تفسیر شنقشی ٢٣٦

* * *

باتوجّه به‌این موضوع که درنظم‌ونثرفارسی بارها لفظ «باز» پیش‌از اسم و ضمیر بجای حرف اضافهٔ «به» بکاررفته که مثالهای آن در مقدمهٔ همین مختصر آمده‌است، نخست ممکن‌است خواننده درترکیبات: بازو، بازوی، ابازو، ابازوی، بازیشان، بازان، بازین وغیره مذکوردرشواهد فوق، بپندارد که جزءاول همان لفظ «باز» است وبه‌معنی حرف اضافهٔ «به». ولی از بررسی بیشتر شواهد مزبور چنین برمی‌آید که :

١ـ دراین‌ترکیبات اگر جزء اول‌را «باز» بپنداریم، این‌لفظ یقیناً بجا و بمعنی حرف‌اضافهٔ «با» بکاررفته‌است نه‌بجاوبمعنی«به». علاوه برآنکه همه‌شاهدهای مذکور درفوق مؤیّد این نظر تواندبود، طرز استعمال این ترکیبات درنسخه‌های مختلف خطی برخی ازمتون‌موردبحث‌نیز نشان‌می‌دهد که‌درنسخه‌های کهنه‌تر، این ترکیبات باحرف«ز»، و درنسخه‌های جدیدتر بی‌حرف «ز» بشکل: بااو، باان،

با این... بکار رفته‌است (مانند نسخه‌های‌خطی نفثة‌المصدور) یعنی همانطوری‌که ماهم امروز آنها را بکار می‌بریم.

۲ــ اگر جزء اول این‌ترکیبات را «باز» بدانیم، ازشواهدموجود در کتاب منظوم دانشنامهٔ میسری معلوم می‌گردد این‌لفظ «باز»را – برخلاف «باز» بجــای حرف اضافهٔ «به» – نباید به‌کلمهٔ بعدازآن اضافه‌کرد :

شکَر **بازو** به آبِ‌دانهٔ بــه حبی سازد چنان کزیکدگر به
56b

گرآن‌کس‌را مزاجش‌گرم باشد و **بازینش** طبیعت نرم گــردد
71a

تو ریوندآر ، گل‌برگ وقرنفل ومشك ومصطکی **بازوی** سنبل
72b

* * *

دربارهٔ ترکیبهای : بازو، بازیشان، بازان، بازین که درمتون مذکور درفوق بکاررفته‌است مصحّحان این متن‌ها عمــوماً یــا بدین بسنده‌کرده‌اند که فی‌المثَل «بااو» و «بااین» به‌شکل «بازو» و «بازین» بکاررفته‌است، یاآنکه معنی‌ومعادل هریك‌ازاین‌ترکیبات‌را بصورت: بازو=بااو، بازیشان = باایشان، بازآنکه=باآنکه، باوجودآنکه، بازین=بااین، باوجوداین ذکرنموده‌اند[۳۰]. ولی هیچیك از ایشان به‌ساختمان این‌ترکیبات نپرداخته‌اند.

شادروان بهار در این‌باب توضیح بیشتری داده و نوشــته‌اند : «بازآنك» بجــای « با آنکه » و «بازاین» بجــای «بــا این» و « بی‌ازآنك » بجــای «بی‌آنکه» کــه در خراسان بین مردم متــداول بــوده‌است ولی در کتب دری اصل که در بخارا و ترکستان یا خراسان در عهد سامانی تألیف شده‌باشد این‌لهجه موجود نیست و تاریخ بلعمی و حــدودالعالم و تاریخ سیستان و بیهقی و غیره

ازآن خالی‌است .... ایشان درجای دیگر چنین اظهارنظر کرده‌اند: «ویك «باز» دیگراست که پیش‌از ضمایر و اسم اشاره آید (کمامرّ) و درآن معنـای اعاده مستتر نیست و بمعنی «به»است که با اسماء اشاره وضمایر ترکیب‌شده‌است مانند : بازآن وبازاین ؛ ودرقرن ششم وهفتم این‌ترکیب زیادشده‌است، مثـال از اسرار التوحید : «خلیفه‌گفت مانیز بموافقت شیخ ابوسعد دوست دادادارالخلافه بازآن سوی آب بریم و بازاین نیمهٔ آب آمد و جملهٔ خلق بیك‌بـار خانها بازآن سوی آوردند و شهر بیك‌بار بازاینجا آمد و آنسوی آب خراب‌شد.» ، و این‌ترکیب غیرازترکیب باازآنك و بی‌ازآنك و باازین و بی‌ازین‌است...»[31] .

آقای ژیلبر لازار در عبارتهای زیر «باز» را به‌معنی «با» دانسته‌اند :

«ازپس هفت‌روز باز غنیمت بسیار به‌مدینه بازآمد.» (تاریخ‌بلعمی)

«ازخشنودی خدای وطاعت‌او و ازصحبت پیغامبر و هجرت بازاو و...» ، «وایشان درآن بهشت بازاین‌جفتان جاودان باشنـد.» ، «وی را دختری بود و برادرزاده‌ای بازان دختر همزاد.» ، «درماندیم ما بازاین مرد.» ، «صواب‌نیست بازاین مرد حرب‌کردن.» ، «بازان دست.» ، «ترا بازاین چه‌کار.»

(ترجمهٔ تفسیر طبری)

«بازاو صحبت‌مدارید ترا بازان کار نیست.» (طبقات انصاری)

و با توجه به‌شـواهد مذکور نوشته‌اند: چنانکه‌ملاحظـه می‌شود «باز» مخصوصاً پیش‌از ضمیرهایی مثل: این، آن، او می‌آید که با مصوّت آغاز می‌گردد، گرچه پیش‌از حرف صامت (باز غنیمت) نیز آمده‌است[32] .

آقـای عبدالحی حبیبی نیـز در زیر عنوان‌های «زان» و «زو» در مورد ترکیبات: «بازان (باآن)، فزان (وزان) ، بازانـك(باآنکه) ، فازان (باآن)»، «بازو، فازو، وزو ، فرازو» با اشاره به‌اظهار نظر ملك‌الشعرای بهـار در کتاب سبك‌شناسی نوشته‌اند : «اینها از مصطلحات لهجهٔ هروی‌است که بکثرت در کتاب طبقات‌الصوفیه وتفسیر فارسی یوسف وزلیخا آمده‌است[33] .

* * *

آنچه دراین مختصر مورد توجه نگارنده می‌باشد آنست که آیا درترکیبات مذکور (بازو، بازوی ابازو، ابازوی، بازیشان، بازان، بازین و غیره) چنانکه گذشت جزء اول، لفظ «باز» است که بجا وبمعنی «با» بکاررفته‌است، یا موضوع را به‌نحو دیگری نیز می‌توان موردبررسی وتجزیه وتحلیل قرارداد ؟

آنچه می‌تواند این‌بحث‌را به‌گونه‌ای دیگر مطرح‌سازد دوموضوع‌زیراست:

۱ــ استعمال ترکیبات «ابازو» و «ابازوی» دردانشنامهٔ میسری :

به‌وزن سی‌درم زین آب موزون

**ابازو** دو درمنگ نیز معجون

57b

ازین هریك تو نیم ازیك‌درم جوی

ونیمی زین‌ز نوشادر **ابازوی**

36b

توضیح آنکه درکتاب دانشنامهٔ میسری بارها کلمات : ابا ، ابر، ابی نیز بترتیب بجای: با، بر، بی بکاررفته‌است:

ابا : با

نه‌تن باشد که پنهایی ندارد

**ابا** آن ژرف بالایی ندارد

2 a

چگونه پیشه دارد؟ نیك‌خویی

**ابا** آن‌نیك‌خویی، نیك‌گویی

6 a

ابر : بر

نباید کردنت ترکیب دارو

ازو بسیار عیب آید **ابر** تو

21b

زهردودست وی‌قیفال‌بگشای

وگرنه‌گوحجامت‌کن **ابر**پای

31a

ولیکن چشم وی بینی گشاده        ابر جای دوچشمش ایستاده
31b

ابی: بی
خدایی رازدان و رازدارست        ابی دستور و بی‌انباز و یارست
2 b

ابی همتا و بی‌یارست و دستور        همیشه زین چنین گفتارها دور
2 b

ابی علت گذارد زندگانی        مگر باشد قضای آسمانی
22b

۲ـ استعمال بدو، بدوی، بدیشان، بدان، بدین مرکّب از حرف اضافهٔ «به» وضمایر شخصی و اشاره بجای: به‌او، به‌اوی، به‌ایشان، به‌ان، به‌این، که درمقدمهٔ این‌مقاله بدان اشاره گردیده‌است. توضیح آنکه براساس قاعدهٔ «ذ» فارسی یقیناً در برخی از لهجه‌ها تاحدود قرن‌هفتم هجری این کلمات با «ذ» فارسی وبصورت: بذو، بذوی،... تلفظ می‌شده‌است چنانکه هم‌اکنون نیز در لهجهٔ مشهدی و برخی دیگر ازمناطق خراسان بجای «به‌او» «بذو» گفته می‌شود.

تاآنجاکه بنده درکتب نظم‌ونثر کهن فارسی دیده‌است حرف اضافهٔ «با» در موارد بسیار بشکل «ابا» (= apāk پهلوی) بکاررفته‌است:

ابا برق و با جستن صاعقه        ابا غلغل رعد درکوهسار[۳۴]
رودکی

ببینی که فردا ابا نرّه شیر        چه‌گوید بشمشیر مرددلیر[۳۵]
شاهنامه

بریدم شب‌تیره وروز روشن        ابا رنج بسیار و بس ناتوانی[۳۶]
منوچهری ۱۰۰

ابا هر یکی افسری شاهوار        هم‌ازگونه‌گون طوق‌باگوشوار[۳۷]
گرشاسبنامه ۱٤٤

همانطوری که شاهد استعمال «ابر» (= apar پهلوی) و «ابی» (= apê, avi, avê پهلوی) بترتیب بجا و بمعنی «بر» و «بی» نیز در متون قدیمی فارسی زیاد است .

ولی نگارنده تاکنون درمتون قدیمی فارسی دری به موردی برنخورده است که کلمهٔ «باز» (= apač پهلوی که بصورت قید اعاده و قبل از افعال بکار می رفته است) با ضبط «اباز» بکار رفته باشد حتی درمتن هایی که آثار لهجهٔ مؤلّف در آن غلبه دارد. بهمین سبب به نظر بنده جزء اول ترکیبات «ابازو» و «ابازوی» مذکور در دانشنامهٔ میسری «ابا» (= با = apâk) است، و نمی تواند «اباز» (؟) (= باز = apač) باشد. از طرف دیگر چون جزء اول ترکیبات «بازو» و «بازین» در دانشنامهٔ میسری از همان نوع جزء اول دو لفظ «ابازو» و «ابازوی» است، به عقیدهٔ نگارنده در تمام شواهد مذکور در دانشنامهٔ میسری و نیز درمثالهای موجود در متون نثر فارسی مذکور در این مقاله منطقی تر بنظر می رسد جزء اول ترکیبات : بازو ، بازوی ، ابازو ، ابازوی ، بازیشان ، بازان ، بازین و غیره را «با» یا «ابا» بدانیم که پیش از ضمایر: او، اوی، ایشان، آن ، این قرار گرفته است نه «باز» یا «اباز» (؟).

آنچه باقی می ماند روشن ساختن وضع حرف «ز» است که بین «ابا» یا «با» وضمایر مورد بحث قرار گرفته است. اگر سیر این بحث تا اینجا ازنظر خوانندهٔ محترم صحیح باشد ، با توجّه به اینکه بهنگام قرار گرفتن حرف اضافهٔ «به» پیش از ضمایر: او، اوی، ایشان، آن، این، حرف «د» به یکی ازدلایلی که ذکر شد بین این دو لفظ افزوده می شده است ، آیا محتمل نیست در ترکیبات : بازو، ابازو، بازوی، ابازوی، بازیشان، بازان ، بازین و غیره نیز بین جزء اول «با» یا «ابا» وضمایر بعد از آن ، حرف «ز»–لااقل نظیر حرف وقایه – برای جلوگیری از ثقل تلفظ دو حرف متحرکی که درپی هم قرار گرفته اضافه شده باشد ؟

درین‌صورت گویا ترکیبات: بازو، ابازو، ابازوی، فازو، وازوی، بازیشان، بازان، فازان، وازان، بازین، وازین ، مرکّب‌است ازسه‌جزء: «با» (=فا=وا) یا «ابا» + «ز» + ضمیر .

**یادداشت‌ها :**

۱ـ شاهنامهٔ فردوسی، ج۶، ص۱۶۹۷، چاپ بروخیم، تهران، ۱۳۱۴ .

۲ـ لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل: بدوی .

۳ـ برگزیدهٔ شعر فارسی، تألیف دکتر محمد معین، ص۵۱ .

۴ـ گنج‌سخن، تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا، انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۳۹، ۱۲/۱ .

۵ـ دیوان حکیم فرخی سیستانی، به‌تصحیح علی عبدالرسولی، ۱۳۱۱، تهران .

۶ـ فرهنگ‌فارسی به‌پهلوی، دکتر بهرام فره‌وشی، انجمن آثار ملّی ایـران ، تهران؛ فرهنگ‌معین . ذیل: به؛ دردستور زبان‌فارسی، پنج‌استاد (قریب، بهار، بدیع‌الزمان‌فروزانفر، همائی، رشید‌یاسمی) هم بدین‌نکته اشاره شده‌است که این دال در خط و زبان‌پهلوی «تـا» نوشته وگفته می‌شده ومتداول بوده‌است. ۹۲/۱ .

۷ـ قاعده‌های جمع درزبان‌فارسی، دکتر محمدمعین ، ذیل: پلّه ، کتابفروشی زوار، ۱۳۲۰، تهران .

۸ـ دستور جامع زبان فارسی، عبدالرحیم همایون فرخ، ص۶۴۱، چاپ‌دوم، مؤسسهٔ مطبوعاتی علی‌اکبر علمی، تهران .

۹ـ دستورزبان فارسی، پنج‌استاد، ۸۹/۱ و۹۳ .

۱۰ـ دستورنامه، دکتر محمدجوادمشکور، ص۴۳، مؤسسهٔ مطبوعاتی شرق، ۱۳۳۸.

۱۱ـ سبک‌خراسانی درشعرفارسی، محمدجعفر محجوب، صفحات۴۷و۲۵۲، انتشارات سازمان تربیت معلم وتحقیقات تربیتی، ۱۳۴۵، تهران .

۱۲ـ هدایةالمتعلّمین فی‌الطب، به‌تصحیح جلال‌متینی، انتشارات‌دانشگاه‌مشهد۱۳۴۴.

۱۳ـ نسخهٔ خطی تاریخ بلعمی، مکتوب به‌سال ۸۳۸هـ.ق. متعلق به‌کتابخانهٔ شادروان

سعید نفیسی .

۱۴- ترجمهٔ قصه‌های قرآن از روی نسخهٔ موقوفه بر تربت شیخ‌جام، مبتنی بر تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری، به‌سعی و اهتمام : مهدی بیانی و یحیی مهدوی ، دانشگاه تهران، شماره ۵۳۷، ۱۳۳۸ .

۱۵- تفسیری برعشری از قرآن‌مجید، به‌تصحیح جلال‌متینی، بنیادفرهنگ‌ایران، ۱۳۵۲.

۱۶- به‌نقل از: سبک‌خراسانی درشعرفارسی، ص۲۵۴ .

۱۷- Blochet (Edgar), catalogue des Manuscrits Persans de la Bibliothèque Nationale de Paris, vol. II, p.82, No.818 .

۱۸- توضیح این‌موضوع نیز لازم می‌نماید که درابیات مذکور درفوق شاعر بضرورتِ مراعات وزن وقافیه‌این‌ترکیبات را بکارنبرده‌است زیرا درتمام موارد مزبور می‌توانسته‌است «بااو»، «بااین»، «باوی» ، «اباار»، «اباوی» بکار ببرد بی‌آنکه در وزن‌شعر خللی روی‌دهد هم‌چنانکه شاعر بارها نیز ترکیب «باو» را بکاربرده‌است :

ز غاریقون دو دانگ آورد احمر    کثیرا نیز با او هم برابر
وگرنه بادیان خشك و شکّر    هلیله نیز گو با او همی خور
سپندان خوش آر و شرکهٔ تیز    و چند بیشتر با او برآمیز

۱۹- مجمل‌التواریخ والقصص، به‌تصحیح ملك‌الشعرای بهار، مقدمه ، ص: ط. وزارت فرهنگ، ۱۳۱۸ .

۲۰- روضة‌المذنبین وجنّة‌المشتاقین، شیخ‌الاسلام ابونصر احمدجام نامقی، به‌تصحیح دکتر علی فاضل، بنیادفرهنگ‌ایران، ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی).

۲۱- انس التائبین صراط‌الله‌المبین، احمدجام نامقی معروف به «ژنده‌پیل» به‌تصحیح دکتر علی فاضل، بنیاد فرهنگ‌ایران، ۱۳۵۰ .

۲۲- منشآت خاقانی، به‌تصحیح محمد روشن، انتشارات دانشگاه‌تهران ، شماره۱۳۱۲، سال ۱۳۴۹ .

۲۳- تفسیر سورهٔ‌یوسف (الستین الجامع للطائف‌البساتین) ، احمدبن محمدبن زید

طوسی، به‌تصحیح محمد روشن، بنگاه ترجمه ونشرکتاب، ۱۳۴۵ .

۲۴- طبقات‌الصوفیه، خواجه عبدالله انصاری هروی، به‌تصحیح عبدالحی حبیبی، انجمن تاریخ وزارت معارف افغانستان، ۱۳۴۱ .

۲۵- گزاره‌ای از بخشی ازقرآن‌کریم، تفسیر شنقشی، به‌تصحیح محمدجعفر یاحقّی، انتشارات بنیاد فرهنگ‌ایران، ۲۵۳۵ شاهنشاهی .

۲۶- اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید ، به‌تصحیح دکتر ذبیح‌الله صفا، مطبوعاتی امیرکبیر، ۱۳۳۲، تهران .

۲۷- خوابگزاری، به‌تصحیح ایرج افشار، انتشارات بنیادفرهنگ‌ایران، ۱۳۴۶.

۲۸- تاریخ جهانگشای ، علاءالدین عطا ملک‌بن بهاءالدین محمدبن محمد الجوینی، به‌تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی، مقدمهٔ جلداول ودوم، لیدن ۱۳۲۴ ه.ق.

۲۹- نفثة‌المصدور، شهاب‌الدین محمد خُرندزی زیدری نسوی ، به‌تصحیح دکتر امیرحسن یزدگردی، اداره‌کل نگارش وزارت آموزش‌وپرورش، ۱۳۴۳ .

۳۰- رک: مقدمه‌بافهرست‌لغات‌کتابهای: نفثة‌المصدور، انس‌التائبین صراط‌الله المبین، روضة‌المذنبین وجنّة‌المشتاقین، منشآت خاقانی، گزاره‌ای از بخشی از قرآن‌کریم (تفسیر شنقشی)، تفسیر سورهٔ‌یوسف، تاریخ جهانگشای .

۳۱- سبک‌شناسی ، ملک‌الشعرای بهار، بترتیب۳/۷۶و۱/۳۸۹، وزارت‌فرهنگ،۱۳۲۶.

۳۲- Gilbert Lazard, La langue des plus anciens monuments de la prose Persan, pp. 423—424, Paris, 1963 .

۳۳- طبقات‌الصوفیه، ص۶۲۷ و۶۲۸ .

۳۴- احوال واشعار ابوعبدالله جعفربن محمد رودکی سمرقندی ، تألیف سعیدنفیسی، شرکت‌کتابفروشی ادب، سال۱۳۱۹، ۳/۹۹۵ .

۳۵- شاهنامهٔ فردوسی، چاپ بروخیم، سال۱۳۱۴، ص.۱۵۹۰ .

۳۶- دیوان‌منوچهری دامغانی ، به‌کوشش محمد دبیرسیاقی ، نشریهٔ اسپند ، تهران، سال ۱۳۲۶، ص.۱۰۰ .

۳۷- گرشاسبنامهٔ اسدی، تصحیح حبیب یغمایی، چاپ بروخیم، سال۱۳۱۷، ص۴۱۴.